



نور امید در تاریکی های اردوگاه

جانبا و آزاده دفاع مقدس، از تأثیر یک هدیه ساده در روزهای اسارت می گوید

صندوق
خاطرات

حس و حال خوبی داشتم. آن روز تاشب مدام به کاغذ نگاه کردم و چندین بار متن آن را خواندم مطمئن بودم باد عای مردم، ما پیروز میدان خواهیم بود.

بعد از چند هفته آموزشی، عملیات خیبر آغاز شد و قربانزاده در همان عملیات به اسارت درآمد؛ «کلاهم در همان بازجویی ها و جابه جایی های روزهای اول اسارت گم شد. و حتی آن دست خطی که در جیبم نگه داشته بودم، دیگر همراهم نبود. ولی من آن نوشته را از یاد نبرده بودم.»

او در دوران اسارت، همان روزهایی که زیر بار شکنجه و کتک نیروهای بعثی بود، با یادآوری همان متن دلش قرص می شد؛ «هنوز هم اگر جایی یک کلاه بافتنی ببینم، یاد همان روز و آن نوشته می افتم.»

قربانزاده می گوید آن کلاه هیچ وقت پیدا نشد، اما همان هدیه ساده و چند خط نوشته، حال روحی او را تغییر داده بود؛ «به همین دلیل همیشه در بین دوستان و خانواده می گویم که حضور مردم در اجتماع مردمی چقدر می تواند به کسانی که در خط مقدم مبارزه با دشمن هستند، دلگرمی بدهد.»

او ادامه می دهد: شاید برای کسی که از بیرون نگاه می کند، حضور در یک اجتماع خیلی ساده باشد، اما برای کسی که در شرایط سخت قرار دارد، همین که بداند مردم پشت سرش هستند، خیلی ارزش دارد.

آن ها می دانستند که این لباس ها جزو کمک های مردمی است. هر کدام از رزمندگان پوشاکی برداشتند، او هم یکی از کلاه ها را برداشت؛ «کلاه مشکی رنگی بود که بسیار ظریف بافته شده بود. وقتی خواستم آن را سرم کنم، متوجه شدم داخلش کاغذی قرار دارد.»

داخل کلاه با خطی زیبا و تحریری نوشته بود: «رزمنده عزیز، شاید از شما دور باشیم، اما دعا می کنیم همیشه همراه شماست. محکم بایستید؛ یک ملت پشت سر شماست.»

● امید برای روزهای اسارت و شکنجه

همین چند کلمه، حال قربانزاده را عوض کرد؛ «وقتی نوشته را خواندم، اشک در چشمانم حلقه زد. کلاه را با غرور سرم کردم.»



نجمه موسوی زاده ایستراز چهاردهم از روزی که یکی از کمک های مردمی در روزهای دفاع مقدس به دستش رسید، می گذرد اما هنوز هم وقتی از آن روز حرف می زند، حال و هوایش عوض می شود. همان کمک مردمی باعث شده است علی قربانزاده، جانبا و پنجاه درصد ساکن محله امام خمینی (ره)، هر شب در مراسم اجتماع مردمی حاضر شود.

او حتی اگر مشغله های زندگی اش زیاد باشد و فرصت حضور در اجتماع را نداشته باشد، تلاش می کند حداقل برای نیم ساعت هم که شده در میان مردم حاضر شود. قربانزاده باور دارد همین حضور ساده می تواند پیام مهمی برای کسانی داشته باشد که امروز در خط مقدم دفاع از کشور ایستاده اند.

● پشتیبان شما هستیم

۹ سال از بهترین سال های زندگی اش را در اردوگاه های عراق گذرانده است؛ پس دور از ذهن نیست که خاطرات روزهای دفاع هنوز برایش زنده باشد. قربانزاده تعریف می کند: زمستان سال ۶۲ همان روزهایی که برای عملیات خیبر آماده می شدیم، هوا خیلی سرد بود. با خودمان لباس گرم برده بودیم، ولی سرما اذیت می کرد. یک روز در سنگر جمع شده بودیم که یکی از هم زمانمان با بسته بزرگی وارد شد. وقتی بسته را باز کرد، دیدیم داخلش پراز کلاه و شال گردن دست بافت است.

نگین حبیبی ژیمناستیک کار محله المهدی
در این رشته مدال طلای کشور را به گردن آویخته است

جنگندگی در میدان بدون امکانات

امید محله

حضور در این مسابقات داشت نتوانستیم در رقابت ها باشیم.

● چه انگیزه ای باعث می شود ورزش را ادامه دهی؟

مری ام خانم معصومه صفدر نژاد از همان ابتدا که با او تمرین را شروع کردم، هم مری بود و هم دوست و هم مشاورم. تشویق ها و دلگرمی های انگیزه ای برای ادامه دادن مسیرم شد. به امید اینکه روزی مشکلات برطرف می شود، ورزش را با انگیزه بیشتر از قبل ادامه می دهم.

● برای رسیدن به قهرمانی کشوری و استانی از چه چیزهایی گذشتی؟

به خاطر قهرمان شدن از حضور در مهمانی عروسی نزدیک ترین افراد خانواده ام گذشتم. مهمانی های زیادی را شرکت نکردم. از تفریح و استراحت گذشتم و سخت تمرین کردم تا بتوانم مقام کشوری به دست بیاورم.

● به نظرت ژیمناستیک کاران در محله شما امکانات لازم را دارند؟

ماتنها یک سالن ژیمناستیک داریم و آن هم متعلق به آموزش و پرورش ناحیه ۲ است. خانواده ها و مری هایمان کلی پیگیری کردند تا امکاناتش به روز شد. ورزشکاران در ورزش های دیگر این امکانات را دارند و نیاز ندارند دنبال حداقل ها باشند. اگر روزی مسئول ورزشی بشوم برای دختران ژیمناستیک کار امکانات مناسب را فراهم می کنم. به نظر مسئولان باید روی ورزش های غیرتوپیه هم سرمایه گذاری کنند تا سهمیه بیشتری در المپیک داشته باشیم. می دانم که ما می توانیم مدال طلای بیشتری برای کشورمان به دست بیاوریم.

راهی در مانگاه شدم. روز مسابقه بود و باید همراه تیم حرکت را اجرا می کردم. هر چه به مسابقه نزدیک تر می شدم، استرسم شدید تر شد. یکی از دوستانم وضعیتی مشابه داشت؛ کنار هم نشستیم و گفتیم این استرس با شروع مسابقه تمام می شود. خودمان را دلداری دادیم که حالا وقت استرس نیست و باید تمرکزمان را روی مسابقه بگذاریم.

● تا حالا شده که در ورزش ناامید شوی؟

این اتفاق زمانی برایم افتاد که در مسابقه های کشوری شرکت کردم، اما هیچ کدام از مسئولان پیام تبریکی به من و تیمم ندادند. این ناامیدی زمانی بیشتر شد که قرار بود سال گذشته برای مسابقه های باکو همراه تیم برویم، اما اسپانسر برای تیم پیدا نشد. هزینه اش را هم خانواده ها نتوانستند پرداخت کنند، به همین خاطر با آنکه تیم ما آمادگی زیادی برای



سمیرا منشادی انگین حبیبی چهارده ساله.

هنگامی که برای اولین بار پا به سالن ورزشی قائم (عج) گذاشت، شاید خودش هم فکر نمی کرد چند سال بعد روی سکوی قهرمانی کشور بایستد و مدال طلای ژیمناستیک را به گردن بیندازد. دختری از محله المهدی (عج) که از پنج سالگی در این رشته فعالیت دارد و حالا مدال های رنگارنگ استانی و یک مدال طلای کشوری را در کارنامه اش دارد؛ مدال هایی که پشت هر کدامشان ساعت ها تمرین، تلاش و پشتکار و چشم پوشی از بعضی برنامه های خانوادگی قرار دارد.

● چطور به ژیمناستیک علاقه مند شدی؟

به طور کامل اتفاقی با این رشته آشنا شدم. در کودکی انرژی زیادی داشتم. مادرم به دنبال کلاس ورزشی برایم بود تا اینکه با سالن ورزشی قائم (عج) و کلاس ژیمناستیک این باشگاه آشنا شد.

● اگر ژیمناستیک را شروع نمی کردی، چه ورزشی را انتخاب می کردی؟

بسکتبال. من و خواهرم هم زمان ژیمناستیک را شروع کردیم. بعد از مدتی، او در رشته بسکتبال فعالیت ورزشی اش را ادامه داد. وقتی می بینم چطور از ورزش بسکتبال حمایت می شود با خودم می گویم شاید روزی این ورزش را شروع کنم.

● اولین مسابقه کشوری ات چطور برایت گذشت؟

خیلی استرس داشتم. آن قدر که حالم بد شد و ساعت ۱۱ صبح